

بررسی مفهوم خلافت و امامت در اندیشه‌های مودودی و آیت‌الله جوادی آملی

سید مختار احمد کلیم^۱ اکبر میرسپاه^۲

چکیده

اختلاف نظرات در مسئله خلافت و امامت اسلامی و تأثیر آن بر وحدت جهان اسلام از چالش‌برانگیزترین مباحث جهان اسلام می‌باشد که اختلاف نظرات درباره آن به صدر اسلام بازمی‌گردد. تحلیل منطقی این موضوع توسط اندیشمندان می‌تواند از بسیاری از تفرقه‌ها جلوگیری کند. در این راستا، «سید ابوالاعلی مودودی» و «آیت‌الله جوادی آملی» دو دیدگاه متفاوت ارائه کرده‌اند: مودودی، خلافت را جانشینی امت می‌داند که خداوند به تمام مسلمانان اعطا کرده است، نه جانشینی پیامبر ﷺ. از نگاه او، مشروعیت خلافت از مردم سرچشمه می‌گیرد. در مقابل، جوادی آملی امامت و خلافت را از افعال الهی می‌شمارد و معتقد است امام و خلیفه به‌صورت مستقیم توسط خدا و پیامبر ﷺ منصوب می‌شوند. وی خلافت را جانشینی پیامبر ﷺ می‌داند که با تعیین الهی محقق می‌شود. هر دو اندیشمند خلافت پیامبر ﷺ را منصوص و الهی می‌دانند، اما پس از ایشان، جوادی آملی امامت را نیز منصوب از سوی خدا می‌پندارد، درحالی که مودودی مشروعیت حکومت پس از پیامبر ﷺ را به انتخاب مردم مرتبط می‌کند. بررسی این دو دیدگاه می‌تواند زمینه‌ساز گفت‌وگوی علمی و تقریب نظرات در جهان اسلام باشد.

واژگان کلیدی: خلافت، امامت، مودودی، جوادی آملی، وحدت اسلامی

sajjidal3512@gmail.com

mirsepah@qabas.net

^۱. دکترای کلام اسلامی جامعه المصطفی العالمیه

^۲. دانشیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

١. مقدمه

یکی از ریشه‌های اصلی خشونت‌های مذهبی، تکفیر و اسلام‌هراسی در جهان امروز، به اختلافات تاریخی پیرامون مفهوم «خلافت و امامت» در صدر اسلام بازمی‌گردد. هر گروهی این مفاهیم را بر اساس پیش‌فرض‌های خود و با استناد به قرآن و حدیث تفسیر کرده است. این مقاله بر آن است تا با رویکردی منطقی و استدلالی، نظریه‌ی دو دانشمند برجسته و تأثیرگذار (در میان فرهیختگان جامعه اسلامی) را در این زمینه تبیین و مبانی فکری آنان را کاوش کند تا از بروز بسیاری از افتراقات ظاهری جلوگیری نماید. به‌عنوان گام نخست، تحقیق درباره معنای لغوی و اصطلاحی واژه‌ی کلیدی «خلافت» در دستور کار قرار گرفته تا حایگاه دقیق این مفهوم آشکار شود.

۲. معنای لغوی کلمه خلافت

کلمه «خلافت» در کتابهای فرهنگ و لغت به معنای «نیابت» ذکر شده است.

راغب اصفهانی در مفردات می نویسد: الخلافة النيابة عن الغير إمّا لغية المنوب عنه وإمّا الموتة وإمّا لعجزه وإمّا لتشريف المستخلف وعلى هذا الوجه الأخير استخلف الله أوليائه في الارض. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۹۴). «و هو الذي جعلكم خلائف في الارض» (فاطر (۳۵) ۳۹).

خلافت یعنی جانشین شدن بجای شخص دیگر است که این نیابت یا بخاطر غیبت و نبود شخصی و یا بعثت مرگ او و یا بخاطر ناتوانی از ادامه عمل و یا بخاطر شرافت دادن جانشین می‌باشد. و خداوند متعال اولیاء خود را بنابر معنی اخیر در زمین خلافت و جانشینی عطا می‌کند.

ابن اثیر در کتاب «النهاية» می‌گوید: الخَلْف بالتحريك و سکون: کل من یجیء بعد مضی، وازہ خلف چه با تحریک لام و چه با سکون لام به معنای قائم مقام شدن یا آمدن شخصی بعد از رفتن یکی است.

از کتب فرهنگ و لغت به دست می‌آید که از میان واژه خلیفه و خلافت اولی شخص مخصوص و معین (خلیفه) و دومی برای جایگاه و مقام آن شخص (خلافت) به کار گرفته می‌شوند، و اکثر مولفین و محققین کتب لغت واژه خلیفه را به معنای جانشین به کار برده‌اند. چنانچه خلیل ابن احمد فراهیدی می‌گوید: «الخلیفة من استخلف مکان من قبله و یقوم مقامه» (فراهیدی، ۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۶۷)؛ خلیفه کسی است که به جای پیشینیان خود منصوب شده و مقام آنها را برعهده می‌گیرد.

۳. معنای اصطلاحی «خلافت»

باید توجه داشته باشیم که در مفهوم شناسی کلامی این واژگان، مسلمانان صدر اسلام با مفهوم این واژگان آشنائی کامل داشتند، چون مورخان در موارد زیادی نوشته‌اند که رسول خدا (ص) وقتی که برای جهاد یا در مسافرت‌های دیگری از مدینه خارج می‌شدند کسانی را در مدینه به عنوان خلیفه و جانشین خود معین می‌نمودند تا در غیبت آن حضرت، به امور مردم رسیدگی کنند. (ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۲۰، ص ۲۲۴؛ احمد بن حنبل، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۲؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۱). پس از رحلت پیامبر ﷺ واژه «خلافت» به عنوان اصطلاحاتی مشهور در امر رهبری و جانشینی آن حضرت مطرح گردیدند.

۴. معنای اصطلاحی واژه خلافت نزد امامیه

دانشمندان شیعه در ابتداء همان معنای لغوی این کلمات را در تعریف بکار می‌بردند اما دانشمندان بعدی با روش قرآنی یک تعریف جامع و کامل را ارائه می‌دهند؛ لذا ما در ابتدا تعریف عام از کلمه‌ای خلافت را بیان نموده سپس تعریف خلافت را با روش قرآنی بیان می‌کنیم.

۵. تعریف عام از کلمه‌ی خلافت

شیخ طوسی در تعریف کلمه خلیفه می‌نویسد:

«سمى الخليفة خليفة لانه خلف من كان قبله فقام مقامه» (طوسی، بی‌تا، ج ۱،

ص ۱۳۱)؛ (خلیفه را خلیفه می‌گویند چرا که او نایب و جانشین کسی شده است که از قبلش بوده

است، پس خلیفه بجای او قرار گرفته است).

امین الاسلام طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان در تعریف خلیفه می‌نویسد:

«الخليفة هو المدبر للأمر من قبل غيره بدلا من تدبيره» (طبرسی، ۱۳۷۲ق، ج ۸، ص ۷۳۷)؛

(شخص خلیفه کسی است که از طرف غیر خودش بجای او امور را اداره و تدبیر می‌کنند).

علامه طباطبائی در باره کلمه‌ای خلف می‌نویسد:

«أي سد مسده لوقوعه بعده» (طباطبائی، ۱۴۴۱ق، ج ۱۱، ص ۸۰)؛

معنایش این است که به جای او نشست بخاطر اینکه بعد از او واقع شده.

۶. تعریف خلافت با روش قرآنی و الهی بودن آن

با اینکه خلافت پیامبر نزد علمای شیعه مانند نبوت دارای منشأ و خاستگاه قرآنی و الهی است؛ مشخص نمودن جانشین رسول مکرم نیز از طرف خدای متعال لطف است؛ بنا بر این گرچه برخی

از تعاریف بیان شده قبلی متکلمان شیعی، هماهنگی با اهل سنت دارند بخاطر مماشات با آنها، اما در این مورد بسیاری از دانشمندان شیعی خلافت را تعریف کرده اند که غیر از تعریفی است که دانشمندان سنی (جبران، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۶۶۲) ارائه کرده اند که در تعریف دانشمندان شیعی با صراحت به جنبه قرآنی والا‌هی بودن مقام خلافت تصریح شده است.

حسینی میلانی در شرح «منهاج الکرامه» در تعریف خلافت می‌نویسد:

« ان الخلافة منصب الهی كالنبوه فكما لا يراد من رسول الله من ادعى الرساله او من قال الناس برسالته بل المراد من انتخبه الله لرسالته كذا لك لا يراد من خليفه رسول الله من ادعى الخلافه او من قال الناس بخلافته بل المراد من استخلفه الرسول »؛ (میلانی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۳۸)

خلافت منصبی است که مانند نبوت از جانب خدا می باشد، همان گونه ای که ادعای کند که رسول است یا مردم بگویند که فلانی رسول است، این ادعای مورد قبول نیست؛ بلکه رسول کسی است که خداوند عالم او را برای رسالت انتخاب کرده باشد، همچنین خلیفه هم کسی نمی‌باشد که از طرف خود ادعای خلافت کرده باشد یا مردم بگویند که فلانی خلیفه است؛ بلکه خلیفه کسی می‌باشد که رسول او را برای نیابت و جانشینی خود انتخاب کرده باشد.

علامه طباطبایی در این زمینه می‌نگارد: «مقام خلافت همان گونه که از نام آن پیداست تمام نمی‌شود مگر اینکه خلیفه نمایشگر مستخلف باشد.» (طباطبائی، ۱۴۴۱ق، ج ۱، ص ۱۷۷)
بنابراین خلیفه پیامبر کسی است که تمام شئون آن حضرت را داشته باشد مگر مواردی که با دلیل خارج شده باشد.

۷. معنای اصطلاحی خلافت نزد اهل سنت

در این نوشتار تعریف بعضی از دانشمندان اهل سنت از کلمه‌ای مورد نظر ارایه می‌شود:
تفتازانی می‌نویسد: «خلافتهم ثابتة ای نیابتهم عن رسول الله فی اقامه الدین بحیث یجب علی کافه الامم الاتباع» (تفتازانی، بی‌تا، ص ۲۲۹) (خلافت یعنی نیابت و جانشینی آنان (خلفا) از رسول خدا در اقامه دین، به طوری که همه امت ها باید از آن پیروی کنند).
ابن خلدون می‌نویسد:

«والخلافة هی حمل الکافة علی مقتضى النظر الشرعی فی مصالحهم الاخریة و الدنیویة»
(ابن خلدون، ۱۴۲۴ق، ص ۲۰۴)؛

خلافت به معنای سرکار گذاشتن همگی بنا بر اقتضای شرع در مصالح دینی و دنیای مردم می‌باشد.

۸. رابطه امامت و خلافت

۱-۸. مفهوم امام

امام در لغت به معنای قائد و رهبر، و امامت به معنای پیشوایی و رهبری است و هر کسی که متصدی رهبری گروهی شود امام نامیده می‌شود، خواه در راه حق یا در راه باطل باشد. (مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲) در اصطلاح علم کلام، غالب متکلمین امامت را به معنای ریاست و رهبری عمومی جامعه در امور دینی و دنیوی دانسته‌اند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۷)

با این تفاوت که شیعه امامت را با الاصله می‌داند و علامه حلی در این باره می‌گوید: امامت، رهبری عمومی با الاصله، برای فردی یا افرادی، در امر دین و دنیا است. (محقق حلی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۵۶)

همان گونه که بیان شد در تعاریف علمای شیعه قید «بالا صله» آمده، یعنی علماء شیعه در عین اینکه امام را خلیفه و جانشین پیامبر می‌دانند، او را خلیفه الهی و منصوب از جانب خداوند می‌دانند، ولی علمای اهل سنت امام را برگزیده از جانب مردم به عنوان جانشینی پیامبر ﷺ می‌دانند، نه خلیفه خداوند.

به همین جهت قاضی عضد الدین ایجی در تعریف امامت گفته است: امامت، جانشینی پیامبر اکرم ﷺ در برپاداشتن دین است به گونه ای که پیروی او بر همه ی امت واجب است.

۲-۸. نظریات امامت و خلافت

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان بر سر جانشینی آن حضرت دچار اختلاف شدند و دو مکتب در عرصه های دینی و اجتماعی به وجود آمد:

الف. مکتب خلافت:

از نظر مکتب خلافت، هیچ فرق بین امامت و خلافت وجود ندارد و در حقیقت خلافت همان امامت بعد از رسول خدا ﷺ می باشد که به سه صورت منعقد می شود:

۱. خلیفه ای حاضر، خلیفه بعد از خود را تعیین کند.
۲. خلیفه به انتخاب مردم و اهل حل و عقد تعیین می شود.
۳. فردی اگر با زور شمشیر و پیروزی نظامی خلافت را به دست آورد خلیفه است. (ماوردی، ۱۹۸۰ق، ص ۱۹۸)

ب. مکتب امامت:

امامیه عقیده دارند که امامت، یک منصب الهی است و امام با نصب خداوند از طریق پیامبر ﷺ باید تعیین گردد.

آن حضرت براساس حدیث الدار، ولایت، غدیر، منزلت و... بعد از خود حضرت علی (ع) را به عنوان امام معین کرده است. (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۸)

۳-۸. وجوه فرق امامت و خلافت

از آنچه بیان گردید روشن شد که واژه ی امامت و خلافت هر چند به صورت دو لفظ مترادف به کار می روند، اما واقعیت آنست که این دو تفاوت های باهم دارند.

استاد مطهری در توضیح فرق این دو، برای امامت سه معنا بیان می کند:

الف. ریاست و زعامت:

در این معنا که امامت به معنای رهبری اجتماعی می باشد، امامت مترادف با خلافت است و هیچ تفاوت بین شیعه و سنی وجود ندارد.

ب. مرجعیت دینی:

شیعه معتقد است که این منصب بعد از پیامبر (ص) به ائمه رسیده و اهل سنت به هیچ کس یک چنین مقامی را قایل نیست و امامت به این معنا را اصلاً قبول ندارند.

ج. ولایت:

امامت در این معناعاتبارت است از اینکه در هیچ زمانی زمین خالی از حجت خدا نیست. (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۸۹)

پس بدین ترتیب، مشخص شد که امامت و خلافت از جهات زیر باهم فرق دارند:

۱. امامت یک منصب الهی است و توسط پیامبر (ص) و با اذن خداوند، به افراد خاص که همان ائمه اطهار (ع) باشد تفویض شده است.

زیرا پیامبر اکرم (ص) از سوی خودش چیزی نمی گوید، هرچه فرموده، از جانب خداوند است و سخن او را تبلیغ می نماید، لذا آنچه که در مورد مسأله امامت نیز فرموده است از سوی خداوند می باشد. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾. (نجم (۵۳) (۳))

اما خلافت که به معنای ریاست ظاهری و رسیدگی به امور اجتماعی و سیاسی مردم است، از شئون امامت به شمار می آید.

پس هر امامی هم مقام امامت و هم مقام خلافت را داراست.

۲. امام، برعکس خلیفه؛ باید دارای علم خدادادی و مصون از خطا باشد.

۳. امام باید معصوم از گناه باشد، ولی در خلافت، معصوم بودن شرط نیست.

۴. مقام خلافت و جانشینی پیامبر اکرم (ص) را می توان غصب کرد، چنان که در طول تاریخ چنین بوده است و اما مقام امامت، غصب شدنی نیست و این مقام همواره باقی، ثابت و حق است.

۵. منصب عالی امامت و انجام وظایف آن، نیازمند بیعت و استقبال مردم نیست، ولی در خلافت مردم باید به خلیفه بیعت کنند.

۶. امامت مقام خاصی است و قرآن آن را آخرین مرحله تکاملی انسان شمرده که تنها افراد معدودی به آن رسیده‌اند؛ چنان که می‌فرماید: (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم علیه السلام را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش برون آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم. ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره ۱۲۴، ۲)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در باره مرتبه امامت و جایگاه آن می‌فرماید: «الامام كلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله و آية الله... الامامة ميراث الانبياء و منزلة الاصفياء و خلافة الله و خلافة رسل الله فهي عصمة و ولاية و سلطنة و هداية و انه تمام الدين...» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۱۶۹-۱۷۰)

امام، کلمه خدا، حجت خدا، صورت خدا، نور خدا، حجاب خدا و آیه خداست... امامت، ارث پیامبران، جایگاه برگزیدگان خلافت الهی و خلافت پیامبران خداوند است. پس امامت، عصمت و ولایت است و سلطنت و هدایت است و بلکه او تمام دین است. براین اساس، امامت، حقیقت بسیار والایی دارد که هرگز نمی‌توان آن را با خلافت مرادف پنداشت.

خلافت، تنها یکی از شئون امامت به شمار می‌رود و معنای واقعی خود را در پرتو معین بودن جایگاه امامت به دست می‌آورد. (مطهری، مرتضی، امامت و رهبری)

۹. نتیجه و جمع بندی ابیات

دانشمندان امامیه، «خلیفه» را به دو گونه تعریف کرده‌اند: تعریف عام و لغوی (به معنای جانشینی مطلق) و تعریف الهی که آن را معادل «امامت» دانسته، حکومت را فقط یکی از شئون آن می‌شمارند و حتی در نبود حکومت نیز سایر شئون خلافت برای شخص باقی است.

در مقابل، اهل سنت خلافت را جانشینی از پیامبر صلی الله علیه و آله در حکومت بر مردم برای امور دینی و دنیوی معنا کرده و آن را به معنای سلطنت و پادشاهی عمومی می‌دانند. در نتیجه، از نگاه اهل سنت، واژه‌های «امام» و «خلیفه» کاملاً هم معنا و مترادف یکدیگر به کار رفته‌اند.

۹-۱. حقیقت نظریه خلافت از نگاه مودودی

ابوالاعلی مودودی در باره‌ی خلافت نظر خاصی مطرح کرده است. ایشان اولاً از آیات، حاکمیت مطلق برای خداوند عالم اثبات می‌کند و ثانیاً خلافت عامه انسان‌ها را بیان می‌کند.

۹-۱-۱. خلافت حاکمان

وقتی که ابوالاعلی مودودی نتیجه می گیرد که در دین اسلام حاکمیت مطلق به ذات خدا اختصاص دارد؛ سوالی را مطرح کرده است که مقام و جایگاه کسانی که در این دنیا برای اجرایی قوانین شریعت سعی و قیام می کنند چیست؟ از دیدگاه ایشان جواب این سوال روشن می باشد؛ و آن جواب این است که افرادی که برای نفاذ قوانین شریعت قیام می کنند جانشین و نایب خداوند می باشند. (مودودی، ۲۰۱۰م، ص ۱۲۸)

مودودی می نویسد: در اندیشه قرآنی، حکومت انسانی زمانی مشروع و درست خواهد بود که قانون خداوند و رسولش برتر و حاکم شناخته شود. و زیر سایه حاکمیت حاکم حقیقی که خداوند عالم است، حیثیت «خلافت» را بپذیرند. در این صورت همه اختیارات او، اگرچه شرعی، عدالتی یا انتظامی می باشند محدود می شوند، چراکه در قرآن کریم فرموده است: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره ص (۳۸)، ۲۶) «(و او را گفتیم که) ای داود، ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم، پس میان خلق خدا به حق حکم کن و هرگز هوای نفس را پیروی نکن که تو را از راه خدا گمراه سازد و آنان که از راه خدا گمراه شوند.» (مودودی، ۲۰۱۵م، ص ۳۴)

سپس او خلافت را اینجوری تعریف کرده است:

کسی که به وسیله ی قدرت سیاسی برای اجرایی قوانین الهی قیام کند، از لحاظ لغت سیاست و قانون نمی توان او را صاحب حاکمیت گفت، این چیزی است که بسیار روشن است؛ چراکه نیرویی که حاکمیت قانون نداشته باشد و قانونی بالاتر اختیاراتش را محدود کرده است، نمی توان حامل حاکمیت باشد. حالا سوال این است که کدام واژه جایگاه و مقامش را بطور احسن ترسیم می کند؟ قرآن کریم این پرسش را بخوبی جواب داده است که واژه خلافت؛ برای حکومت و حاکمیت استقلالی نیست بلکه برای نیابت و جانشینی است و حکومت و حاکمیت واقعی و استقلالی از آن خدای تعالی می باشد. (مودودی، ۲۰۱۰م، ص ۳۳۸).

لذا جانشین و خلیفه کسی است که اختیارات تفویض شده را در دولت اسلامی از لحاظ نائب و جانشین به دست بگیرد. پس خلیفه، مالک نیست بلکه او نائب است از طرف مالک حقیقی. اختیارات خلیفه ذاتی نمی باشند بلکه از طرف مالک حقیقی عطا شده می باشند. خلیفه حق ندارد که در اجرایی قوانین الهی طبق خواهشات نفسانی خود عمل بکند بلکه باید دستورات را طبق خواسته های حاکم اصلی نافذ کند. (مودودی، ۲۰۱۵م، ص ۳۵)

۹-۲. نظریه خلافت جمهور ابوالاعلی مودودی

از دیدگاه ابوالاعلی مودودی قرآن کریم در مورد این موضوع با صراحت گفته است که این جانشینی

و نیابت به فردی از افراد یا قشر و گروه خاصی اختصاص ندارد؛ بلکه این جایگاه به هر انسانی اختصاص دارد که حاکمیت مطلق خداوند عالم را قبول کرده باشد.

مودودی نظریه «خلافت جمهور» را مطرح کرده است و برای اثبات این نظریه از آیات قرآن استدلال کرده است.

۹-۲-۱. ادله مودودی بر نظریه خلافت جمهور

ابوالاعلی مودودی برای اثبات این نظریه از آیه قرآن کریم استدلال کرده است و در آثار خود نوشته است که قرآن کریم مؤمنین شایسته را وعده خلافت می دهد. (مودودی، ۲۰۱۵م، ص ۳۵) قرآن کریم در سوره نور می گوید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (نور (۲۴)، ۵۵)

(خدا به کسانی از شما بندگان که (به خدا و حجت عصر علیه السلام) ایمان آرند و نیکوکار گردند وعده فرمود که (در ظهور امام زمان) در زمین خلافتشان دهد چنانکه امم صالح پیمبران سلف را جانشین پیشینیان آنها نمود).

توضیح دلیل

به نظر ایشان، آیه مورد نظر بر دو مطلب دلالت می کند.

یکی آنکه؛ مراد از خلافت و جانشینی انسان است و نه حاکمیت آن

و دوم آنکه؛ این خلافت برای عموم مردم است و نه برای گروه یا فرد خاص.

لذا این آیه قرآن نظریه سیاسی اسلام را بطور کامل تبیین نموده، به دو مطلب اشاره می کند؛

۱. اسلام بجای واژه حاکمیت sovereignty کلمه "خلافت vicegerency" را بکار برده است.

چونکه در دین اسلام حاکمیت مطلق فقط از جانب خدا است و هر کس بنا بر دستورات دین اسلام در زمین خدا حاکمیت را به دست گرفت؛ او باید خلیفه و جانشین خدا باشد و او مقید است که فقط اختیاراتی که به او داده شده است را اجرا کند.

۲. دومین مطلبی که آیه قرآن به آن اشاره می کند این است که وعده خلافت برای همه مؤمنان می باشد. خدا اینطوری نه فرموده است که انسان خاص یا فرد خاصی را جانشین و خلیفه خود انتخاب می کنم. پس از این نتیجه می گیریم که همه افراد از مؤمنان این ویژگی را دارند که خلیفه خدا باشند. (مودودی، ۲۰۱۰م، ص ۱۲۸، ۲۹۵، ۳۳۸)

مودودی معتقد است که یکی از مبانی سیاسی اسلام، خلافت الهی برای تمام مسلمانان به عنوان یک مجموعه‌ی واحد است که زیربنای جمهوریت در اسلام محسوب می شود. در نظام

جمهوری اسلامی، این حاکمیت عمومی، «خلافت اجتماعی» نام دارد که محدود بوده و به فرد یا گروه خاصی اختصاص ندارد، بلکه شامل همه‌ی مسلمانان می‌شود. این حاکمیت باید با رضایت و مشورت مردم شکل بگیرد و تا زمانی که مردم بخواهند ادامه یابد. به همین دلیل، ابوبکر مخالف بود که او را «خلیفه خدا» بخوانند، چون خلافت مستقیماً به او تعلق نداشت، بلکه از سوی مردم به او واگذار شده بود و مقام او ناشی از سپردن مردم بود. (مودودی، ۲۰۱۰م، ص ۳۳۹)

از این مطالب مودودی به دست می‌آید حاضر نیست برای حاکم اسلامی، کلمه حاکم استفاده به کار بگیرد؛ چراکه اعتقاد دارد این امر، درحاکمیت با توحید منافات دارد. ایشان می‌گویند که خلیفه از خودش هیچ اختیاری ندارد و آنچه باید او انجام دهد همان دستوراتی است که خدای متعال به او داده است.

۹-۲-۲. بررسی نظریه مودودی

۹-۲-۲-۱. خلط معنای عام و خاص خلیفه

مودودی در ذیل آیه ۵۵ سوره نور، استدلال کرده است که اینجا مراد از خلافت خلافت برای گروه خاص یا افراد خاص نمی‌باشد؛ بلکه مراد از خلافت، خلافت عام است.

شاید ابوالاعلی مودودی در آیات قرآن میان خلافت به معنای عام و خلافت به معنای خاص خلط کرده؛ چراکه؛ چون کلمه (من) در آیه، برای تبعیض است و نه برای بیان؛ نیز آیت درباره بعضی از افراد امت است و نه برای همه افراد امت و یا اشخاص معینی از امت؛ بلکه مراد کسانی اند که، صفات ایمان و عمل صالحه را دارا باشند. (طباطبائی، ۱۴۴۱ق، ج ۱۵، ذیل آیه ۵۵، ص ۵۷) پس در قرآن کریم کلمه خلیفه به معنای نیابت و جانشینی خدا به دو معنا استعمال شده است :

اول؛ واژه خلیفه به معنای جانشینی و نیابت عام استعمال شده است و برای نعمت های خدا در زمین او.

دوم؛ به معنای نیابت و جانشینی خاص؛ اگر در این معنا استعمال شده باشد خلافت، منصبی الهی است که به خلیفه ولایت بر مردم می‌دهد. او نگهبان احکام الهی و مانع تحریف آنهاست. وجود چنین خلیفه‌ای (که حجت خدا و هدایتگر انسان‌هاست) ضروری است و اطاعت محض از او واجب می‌باشد.

۹-۲-۲-۲. منصب خلافت به معنای افراد خاص

شاید ابوالاعلی مودودی در آیاتی و روایاتی دقت نکرده است که خلافت را یک منصب الهی معرفی کرده اند؛ خلافت را به افراد خاصی اختصاص داده است؛ مثلاً قرآن کریم در این زمینه می‌گوید :

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص (۳۸) ۲۶)

«ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق قضاوت کن.»

نیز در احادیث از رسول خدا ﷺ نقل شده است که:

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَكُونُ عَلَيْهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»؛ (مسلم،

بی. تا، ج. ۶، ص. ۴)

پیوسته دین اسلام تا روز قیامت پابرجا خواهد بود دوازده خلیفه که همه از قریش میباشند بر مردم خلافت خواهند کرد.

۹-۲-۳. عدم وعده خلافت برای همه مؤمنان

مولانا مودودی از آیه ۵۵ سوره نور استدلال نموده می‌گوید که وعده خلافت برای همه مومنان است نه برای فرد یا عده خاص. درحالی‌که بعد از دقت در سیاق آیه می‌فهمیم که هیچ شکی نیست که این آیه شریفه شامل همه امت نمی‌شود و نه درباره‌ی افراد خاص امت است؛ بلکه این آیه درباره‌ی برخی از افراد امت می‌باشد و این افراد امت، کسانی هستند که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» باشند. هیچ دلیلی (نه دلیل لفظی که از الفاظ آیه شریفه فهمیده شود و نه دلیل عقلی) نداریم که دلالت بر این کنند که مراد از آن افراد صحابه بوده‌اند و یا خود رسول و اهل بیت ﷺ بوده‌اند؛ آیه شریفه نص در معانی مذکور نیست و نیز هیچ دلیلی نداریم که مراد از «الَّذِينَ» همه امت می‌باشد، و اگر وعده در آیه متوجه به طایفه مخصوصی از ایشان شده، به فقط به خاطر احترام آنان یا توجه بیشتر به آنان بوده، زیرا همه این حرفها سخنانی خود ساخته و بدون دلیل می‌باشند. (طباطبائی، ۱۴۴۱ق، ج. ۱۵، ص. ۲۱۴)

بعد از این مطلب ابوالاعلی مودودی نظریه «خلافت عمومی» را مطرح می‌کند و می‌گوید: این خلافت الهی به همه کسانی اختصاص دارد که حاکمیت الهی را قبول دارند. (مودودی، ۲۰۱۰م، ص. ۳۳۹-۳۳۸)

از سخنان مودودی به نظر می‌رسد که در این کلام مودودی نظریه قدیمی و رسمی اهل تسنن را مطرح می‌کند که قرشی بودن خلیفه را از شرایط خلافت می‌شمارند و این چیزی است که به وضوح نشان می‌دهد که مودودی درباره‌ی نظریه ولایت و امامت چقدر حساس است؛ شیعه اعتقاد دارند که خلافت و امامت فقط به خاندان اهل بیت ﷺ اختصاص دارد.

۲-۴. ردّ نظریه خلافت بر مبنای جمهور

ابوالاعلی مودودی برای اثبات نظریه خلافت جمهور از آیه ۵۵ سوره نور استدلال کرده است؛ ولی شاید در آیات دیگری دقت نه نکرده است؛ زیرا در آیات دیگر خداوند در انتخاب منصب الهی، نظر جمهور را ردّ کرده است. در این جا ما چند تا شواهد از آیات ذکر می‌نماییم:

(الف) خدای تعالی هنگامی که آدم علیه السلام را بنا بر حکمت خود برای خلافت خود معین کرد، آن وقت فرشتگان اجماع نموده با صدای بلند اعتراض نمودند. (اگرچه می شود گفت که این قیاس مع الفارق است و این مطلب را دلیل نمی شود گفت؛ اما ما می توانیم بگوییم که این مطلب حد اقل به دلیل ما اشاره داشته باشد که تعیین خلیفه، حق خدای تعالی می باشد و هیچکس حتی ملائکه هم حق ندارند که در این کار دخالت کنند چه رسد به انسانها!!)

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره ۳۰/۲)

هنگامی که همه ملائکه صدا را بلند کرده بودند، خدا به ملائکه این گونه جواب داده که: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ با این بیان آنان را ساکت نمود و اعلام کرد که من در تعیین خلیفه هیچ اجماعی را نمی پذیرم ولو این که این اجماع از فرشتگان متشکل باشد که معصوم هم هستند. و همه آنان را حکم نمود که به امر او تسلیم باشند.

(ب)

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره ۲۴۷/۲)

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از) لیاقت افراد برای منصب ها آگاه است.»

انتخاب طالوت مطابق این آیه، به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله "قد بعث" (برانگیخت) اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که، حوادث غیر منتظره ای طالوت را به شهر آن پیامبر علیه السلام و مجلس او کشانید، و این انتخاب الهی صورت گرفت، ضمناً از تعبیر "ملکا" چنین بر می آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه حاکم این مملکت نیز بوده است.

لذا از این مقام مخالفت شروع شد، گروهی گفتند: "چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد" ﴿قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ﴾ (بقره ۲۴۷/۲)

در داستان طالوت، بنی اسرائیل با وجود تصریح پیامبرشان بر انتخاب الهی طالوت، به این انتخاب اعتراض کردند و خود را شایسته‌تر دانستند، زیرا دو شرط «نسب عالی» و «ثروت فراوان» را داشتند، در حالی که طالوت جوانی از قبیله‌ای گمنام و کشاورزی ساده بود. این اعتراض، نخستین عهدشکنی آنان در برابر پیامبرشان محسوب می‌شود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را، که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد، چنین بازگو می‌کند: «گفت خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده» «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ».

اینکه می‌بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این است که از نظر هوش و فرزاندگی و علم، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲۲، ص ۲۳۸)

بنابراین در این آیه هم رأی جمهور در مقابل انتخاب الهی را رد کرده است.

(ج)

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾
(نساء (۴) ۵۹)

هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید!

هر عاقلی پیش از مرگ، برای جلوگیری از نزاع پس از خود، سرپرستی تعیین می‌کند. حال آنکه پیامبر اکرم ﷺ برای هدایت تمامی جامعه انسانی مبعوث شده، چگونه ممکن است این مسئله حیاتی را حل نشده رها کند و تعیین خلیفه را به رأی مردم واگذارد؟ این کار نه تنها خلاف عقل است، بلکه سبب اختلاف و نزاع در امت می‌شود. از سوی دیگر، نصوص فراوانی (که به برخی اشاره شده) بر این مطلب دلالت دارند که حضرت علی علیه السلام و یازده فرزندش، خلفای منصوب و الهی هستند. این مطلب در آثار جوادی آملی به تفصیل بررسی خواهد شد... (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ص ۲۶-۲۵)

۳-۹. مفهوم شناسی نظریه خلافت و امامت در اندیشه جوادی آملی

۳-۹-۱. امامت در لغت

قبل از شروع بحث متذکر می‌شویم که چون ما در کلیات تفصیلاً بحث لغوی را بررسی نموده‌ایم؛ لذا در این بخش از بحث لغوی جوادی آملی صرف نظر نموده نتیجه آن را ذکر می‌نماییم. جوادی آملی پس از بررسی لغوی واژه‌ی «امام» (و با صرف نظر از تفاسیل آن)، به این نتیجه رسیده است که این کلمه بر معانی گوناگونی دلالت دارد؛ از جمله: شاقول بنا، راه بزرگ، کتاب

آسمانی، لوح محفوظ و انسان کامل. از نظر او، «امام» به کسی یا چیزی گفته می‌شود که مقتدا و معیار سنجش دیگران باشد. در قرآن، این واژه هم برای مصادیق غیربشری (مانند لوح محفوظ، راه آشکار و کتاب آسمانی) و هم برای مصادیق بشری به کار رفته است. مصادیق بشری آن به دو قسم «امام حق» و «امام باطل» تقسیم می‌شود؛ که امام حق شامل پیامبران، بندگان شایسته و مستضعفان می‌گردد. در نهایت، جوادی آملی نتیجه می‌گیرد که واژه‌ی «امامت» در متون دینی، غالباً به معنای «زاممداری» به کار می‌رود. (همان، ص ۲۶-۲۵)

۹-۳-۲. امامت در اصطلاح

در تعریف اصطلاحی امامت جوادی آملی امامت را به تعریف امامت عام و امامت خاص تقسیم نموده است.

۹-۳-۲-۱. تعریف عام

در تعریف عام امامت وی بعد از نقل اقوال نتیجه می‌گیرد که متکلمان امامت را رهبری عمومی، فردی از افراد بشر در دین و دنیا می‌دانند و این تعریف نبوت را نیز شامل می‌شود. (همان، ص ۲۵-۲۶)

۹-۳-۲-۲. تعریف خاص

آملی بعد از نقل اقوال دانشمندان شیعه و اهل تسنن نتیجه می‌گیرد که تعریف‌های خاص بر عنصر خلافت و نیابت از رسول اکرم ﷺ تأکید می‌ورزند و از این تعریف‌ها به این مطلب می‌رسیم که وظیفه امام؛ تدبیر مسایل معنوی، دینی و دنیای جامعه را شامل می‌شود؛ چنان که منصب رسالت عهده دار حفظ، ابلاغ و اجرای دین می‌باشد.

۹-۳-۳. خلافت در اندیشه آیت الله جوادی آملی

آملی در معنای لغوی خلافت می‌نویسد که خلافت از (خلف) به معنای جانشینی و نیابت از دیگری می‌باشد؛ خواه این نیابت جزئی باشد مثل اداره و تدبیر یک شهر..... و یا دارای وسعت زیاد مثل نظام هستی.

۹-۳-۴. خلافت اصطلاحی در اندیشه آیت الله جوادی آملی

جوادی آملی می‌نویسد که مراد از خلافت در قرآن، جانشینی خدای تعالی می‌باشد؛ البته در اینجا خلیفه مانند مستخلف عنه نمی‌باشد و از اساس با او متفاوت می‌باشد؛ اما چون از بهترین آیات او می‌باشد و از دیگران بیش تر می‌تواند اهداف الهی را محقق سازد؛ لذا این خلیفه بطور بهترین آیت از آیات خدا هر کمال وجودی را از مستخلف عنه دارا می‌باشد. خلیفه خدا چون آینه دار صفات جلال و جمال خدا می‌باشد و بخاطر بهره مندی از کمالات، به خدا نزدیک تر است و به او در این کمالات (در دایره وجودی خودش) شباهت دارد. خلیفه از ابتدا تا انتها مطیع و تابع محض از قبله

خود است و هیچ وقت از فرمان او سرپیچی نمی‌کند. وی می‌گوید که این نکته را می‌توان از آیه کریمه «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» فهمید. زیرا این آیه می‌گوید که نشانه خلافت حق مداری می‌باشد. و انسان هوس پرست از صراط مستقیم منحرف شده است؛ پس تا زمانی که انسان در اطاعت خدا و در راه خدا می‌باشد از خلافت الهی بهره مند است و اگر از راه خدا بیرون رفت، عذاب خداوند شامل حال او خواهد شد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۵۵)

۹-۳-۵. ابعاد خلافت

وی برای خلافت دو جنبه قایل می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۶).

۱. جنبه حقیقی و اصلی که نصب و غصب کردنی نیست یعنی مردم در نصب و غصب کردن یا عزل نمودن خلیفه هیچ اختیاری ندارند و این فقط و فقط در دست خدا می‌باشد.
۲. خلافت ظاهری و مقام و منصب اجرایی؛ که این غصب شدنی است اما این خلافت غصب شده نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، بلکه مذموم است (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ص ۴۶-۴۷).

۹-۳-۶. انسان کامل، مصداق خلافت

آملی انسان کامل را مصداق اصلی خلافت می‌داند. وی می‌گوید که خدای متعال تعبیر مقدسی را که درباره انسان کامل آورده است؛ درباره هیچ یک از مخلوقات استعمال ننموده است. خدای متعال درباره انسان کامل می‌فرماید که وی از جمیع مخلوقات امکانی بلند و برتر می‌باشد؛ بنابر این درباره انسان کامل مثل اهل بیت ع وارد شده است که اگر شماها نبودید زمین و آسمان، عرش و فرش، لوح و قلم؛ غرض هیچ چیزی آفریده نمی‌شد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۱، ص ۱۱۵).

۹-۳-۷. گستره و قلمرو خلافت و امامت

جوادی آملی، خلیفه خدا را همان امام معصوم می‌داند و معتقد است که رهبری آنان، بر اساس قرآن، سنت و عقل، عمومی است و به زمان یا مکان خاصی محدود نمی‌شود و همه فیوض مادی و معنوی را شامل می‌گردد. هر امتی از این فیض بهره‌مند می‌شود، زیرا ائمه، واسطه فیض تکوینی و تشریعی و پیونددهنده عالم امکان به واجب‌تعالی هستند و این فیض، همگانی است و همه مخلوقات (فرشتگان، انسان‌ها، جمادات، حیوانات) و امت‌های همه اعصار را دربر می‌گیرد؛ چراکه فیض الهی خاص یک امت نیست.

مهم‌ترین فیض الهی، هدایت و رسیدن به صراط مستقیم و عمل به وحی است. پیامبر اسلام ﷺ خود را «شهر علم» و علی علیه السلام را «دروازه آن» معرفی کرده و فرموده است که بدون دروازه نمی‌توان

وارد شد و نیز خود را راه روشنی دانسته که هرکس در آن گام نهد به خدا می‌رسد. همین جایگاه برای علی (علیه السلام) و دیگر امامان نیز ثابت است؛ خداوند آنان را ارکان زمین، عمودهای اسلام و نگهبانان راه هدایت قرار داده، به گونه‌ای که هدایت جز با آنان میسر نیست و گمراهی از کوتاهی در حق آنان سرچشمه می‌گیرد. ایشان امینان خدا بر وحی و حجت بر اهل زمین هستند. از این رو، اطاعت و عصیان امت‌های پیشین از پیامبرانشان، در حقیقت به نور چهارده معصوم (علیهم السلام) باز می‌گردد... (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ص ۵۷-۵۹).

سپس جای دیگر وی می‌نویسد که قلمرو خلافت را مستخلف عنه تعیین می‌کند سپس مانند (فی الارض) در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» قید است؛ ولی از آنجا که انسان کامل حد معین ندارد، به این معنا نمی‌باشد که خدا او را فقط در زمین خلیفه قرار داده است؛ ورنه وی را مسجود ملائکه آسمانی قرار نمی‌داد؛ ملائکه‌ای که خلیفه خدا در آسمانند. پس سجده فرشتگان در برابر انسان کامل (امام و خلیفه)؛ یعنی او در همه عوالم غیب و شهادت خلیفه الهی است، نه فقط در زمین.

قید یاد شده می‌فهماند که مبدا خلافت وی زمین و از عالم ماده می‌باشد و او در قوس صعودی از زمین آغاز می‌کند پس عبارت (فی الارض) قید جعل است و نه قید خلافت. پس سر فصل سیر انسان کامل در قوس صعود، زمین است و حرکتش را از زمین آغاز نموده تا (والی ربک المنتهی) می‌باشد. انسان کامل هم خلیفه خدا و هم معلم اهل زمین می‌باشد: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل، ۱۶/۴۴) و «يَا آدَمُ أَتَيْتُكُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (بقره، ۲/۳۳).

خلاصه این شد که خلیفه الهی (انسان کامل)، بر همه مخازن اشیا و مفاتیح غیب احاطه دارد و در ملک و ملکوت خلیفه خدا است؛ که از انسان گرفته تا ملائکه الهی او را اکرام کنند؛ پس خلیفه خدا از زمین تا آسمان احاطه تام دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۲۰۵).

ما تا همین اندازه اندیشه امامت و خلافت جوادی آملی را بسنده نموده، نظر هر دو اندیشمند را بررسی می‌نماییم.

بررسی

از آنجا که ما اندیشه مودودی را در ذیل اندیشه خلافت و امامت مودودی نقد و بررسی نموده‌ایم؛ الان ما اندیشه هر دو محقق را مقایسه و بررسی می‌نماییم.

تفاوت اندیشه‌ی مودودی و جوادی آملی، بنیادین و بسیار عمیق است. اندیشه‌ی مودودی از استحکام و پختگی کافی برخوردار نیست و به نظر می‌رسد او کوشیده است تا نظریه‌اش را با شرایط زمانه تطبیق دهد و راهکاری برای دولت اسلامی ارائه کند. هدف وی، ایجاد دولتی اسلامی و جلب آرای حداکثری مسلمانان بوده است؛ دولتی که هم اسلامی باشد و هم با عصر جدید هماهنگ

باشد. او حتی مبنای جمهور اهل سنت را نیز نادیده گرفته است. در این راه، گاهی تأویلات عجیبی ارائه می‌دهد؛ برای نمونه، در پاسخ به حدیث «ائمه اثنا عشر من قریش»، می‌گوید که این شرط، مختص به همان زمان و از مقتضیات عارضی بوده و پیامبر ﷺ به‌عنوان سیاست‌مدار ماهری، آن را برای آن عصر تجویز کرده است.. (مودودی، ۲۰۱۳، ج ۳، ص ۸۶-۸۷ و ص ۱۱۶ به بعد؛ همو، ۲۰۱۵، ص ۳۱۰) همین‌طور در جواب یک سوال درباره خلافت اسلامی وی جواب می‌دهد که این اندیشه خلافت من درباره سرزمین پاکستان می‌باشد. (همو، ۲۰۱۰، ص ۳۵۱).

لذا بحث مودودی درباره این موضوع بسیار مضطرب می‌باشد و او برای رسیدن به هدف خود از اجتهاد شخصی، احساسات و حتی از مغالطات استفاده می‌کند. در حالیکه موضوع اصلی ما خلافت و امامت الهی می‌باشد؛ که جوادی آملی آنرا دقیق، از روی قرآن و حدیث و عقل بررسی نموده است؛ در حالیکه مودودی نیز همین ادعا را دارد؛ اما بحث او درباره خلافت و امامت بسیار مضطرب و مجموعه‌ای از تضادات می‌باشد؛ که قبلاً ما به این نکات اشاره نموده‌ایم.

اگر ما نکات اشتراک و افتراق این دو دانشمند نگاه کنیم، این مطالب را بدست می‌آوریم:

۱- حاکمیت و خلافت: هر دو دانشمند (مودودی و جوادی آملی) حاکمیت حقیقی را از آن خدا می‌دانند و انبیا را خلیفه الهی معرفی می‌کنند؛ اما در ادامه، راهشان کاملاً جدا می‌شود: مودودی: پس از پیامبر (ص)، هیچ‌کس را خلیفه منصوص الهی نمی‌داند و همه مسلمانان را به‌طور جمعی، خلیفه خدا در زمین می‌شمارد. به فرد منتخب مردم در چارچوب دین، گاهی «خلیفه خدا» و گاهی «خلیفه مردم» می‌گوید و بدون رأی و انتخاب مردم، خلافت را باطل می‌داند. سلطنت را رد کرده و بر «خلافت الهی مردمی» پافشاری می‌کند و نهایتاً به «توکراسی جمهوری الهی» می‌رسد که به گفته نویسنده، اجتهاد و قیاس شخصی اوست، نه حکم صریح قرآن.

جوادی آملی: در مقابل، خلافت و امامت را از اصول دین و از فعل خدا می‌داند و برای مردم در اصل تعیین آن، هیچ نقشی قائل نیست. او تفاوت دقیق میان خلافت و امامت قائل می‌شود:

- خلیفه: کسی است که از جانب خدا نصب شده و جانشین اوست.

- امام: کسی است که رهبری مردم را بر عهده دارد.

اگرچه ممکن است یک شخص (مانند ائمه اطهار علیهم‌السلام) همزمان هم خلیفه و هم امام باشد. نتیجه نهایی: از دیدگاه مودودی، خلفای اسلامی در حقیقت «خلفای مردم» هستند، نه «خلفای الهی»؛ حتی اگر آنان را خلیفه خدا بنامد. این طرز فکر، با قرآن، حدیث و عقل سازگار نیست.

۲- حقیقت و ماهیت ولایت: دومین نقطه اشتراک دو دانشمند، اعتقاد به ولایت خلفا و ائمه است؛ اما در معنای ولایت، تفاوتی بنیادین دارند: مودودی: ولایت را به معنای سرپرستی و تدبیر

عمومی مردم می‌داند. جوادی آملی: ولایت را از قرآن، حدیث و عقل، شامل ولایت تکوینی و تشریعی، اطاعت و محبت می‌داند و آن را لازمه خلافت الهی می‌شمارد، زیرا خلیفه، خلیفه خداست، نه وکیل خدا. بنابراین، خلیفه باید آینه صفات الهی باشد و در حد وجودی خود، تمامی صفات خدا را دارا باشد. چنین انسانی را تنها خدا می‌شناسد و تعیین می‌کند و مردم در آن نقشی ندارند.

نتیجه: اندیشه جوادی آملی قرآنی و استوار است، در حالی که اندیشه مودودی سست و ناپایدار است. اگرچه در زمان غیبت، اندیشه مودودی شباهتی به ولایت فقیه دارد، اما با این تفاوت که در ولایت فقیه، ولی فقیه جانشین خلیفه حقیقی (امام زمان) است، در حالی که نزد مودودی، او را مستقیماً خلیفه الهی یا مسلمین می‌دانند.

۳- محدوده خلافت: محدوده خلافت در اندیشه مودودی در همان سرزمین دولت اسلامی خواهد بود؛ در حالیکه در اندیشه جوادی آملی، بحکم عقل و نقل سیطره خلافت خلیفه الهی باذن خدا از فرش گرفته تا عرش و از انسان و جن گرفته تا ملایکه؛ غرض کل عالم و مخلوقات خدا از وجود مقدس این انسان معصوم کامل فیض می‌برند و هدایت می‌گیرند. پس این خلیفه خدا باذن الله در کل جهان بعد از خدا، هادی و آمر خداوندی می‌باشد و در هر صفت وجودی مانند علم و تدبیر و هدایت و عصمت و.....، انسان کامل می‌باشد و هیچ یک انسان‌ها به مرتبه اینها نمی‌تواند برسد. این یک بررسی مختصر از اندیشه دو اندیشمند جهان اسلامی بود.

۱۰. نتیجه گیری

در مقایسه دو اندیشه، تفاوت مودودی و جوادی آملی بسیار عمیق و اساسی است. اندیشه مودودی درباره خلافت و امامت، از استحکام و پختگی لازم برخوردار نیست و به نظر می‌رسد او کوشیده است تا این بحث را با شرایط زمانه تطبیق دهد و راهکاری برای استقرار دولتی اسلامی ارائه کند که با عصر جدید هماهنگ باشد و بتواند آرای حداکثری مسلمانان را جلب نماید. اما جوادی آملی، مسئله خلافت و امامت الهی را دقیقاً بر اساس قرآن، حدیث و عقل بررسی کرده است. اگرچه مودودی نیز چنین ادعایی دارد، اما بحث او در این زمینه مضطرب و آکنده از تناقضات است. اگر ما نکات اشتراک و افتراق این دو دانشمند نگاه کنیم، این مطالب را بدست می‌آوریم:

۱. حقیقت خلافت: مودودی: خلافت را منصبی مردمی و انتخابی می‌داند و همه مسلمانان را خلیفه خدا می‌شمارد. نظریه او به «توکراسی جمهوری» می‌انجامد که اجتهاد شخصی اوست. جوادی آملی: خلافت و امامت را الهی و انتصابی می‌داند؛ خلیفه را جانشین منصوب از سوی خدا و امام را رهبر مردم معرفی می‌کند.

نتیجه: مودودی خلفا را «خلفای مردم» می‌داند، نه الهی؛ این نگاه با قرآن و حدیث سازگار نیست.

۲. **محدوده خلافت:** مطلب دیگر این است که محدوده خلافت، در اندیشه مودودی، در همان سرزمین دولت اسلامی خواهد بود؛ درحالی‌که در اندیشه جوادی آملی، بحکم عقل و نقل سیطره خلافت خلیفه الهی باذن خدا، از فرش گرفته تا عرش و از انسان و جن گرفته تا ملائکه؛ غرض کل عالم و مخلوقات خدا از وجود مقدس این انسان معصوم کامل فیض می‌برند و هدایت می‌گیرند. پس این خلیفه خدا باذن الله در کل جهان بعد از خدا، هادی و آمر خداوندی می‌باشد و در هر صفت وجودی مانند علم و تدبیر و هدایت و عصمت و.....، انسان کامل می‌باشد و هیچ یک انسان‌ها به مرتبه اینها نمی‌تواند برسد.

۳. **خلط در معنای عام و خاص خلافت:** مودودی می‌گوید: که مراد از خلافت؛ خلافت به معنای عام است نه خلافت به معنای فرد خاص یا گروه خاص.

شاید ابوالاعلی مودودی عمداً یا سهواً میان معنای عام خلیفه و معنای خاص خلیفه خلط کرده. ۴. **حدود و شرایط اطاعت:** هر دو دانشمند بر اتباع و اطاعت از خلیفه و امام تأکید ورزیده؛ اطاعت آنها را واجب و اطاعت از خدا و رسول می‌دانند و نیز سرپیچی از اوامر آنها را گناه و عصیان؛ و هم‌طراز با سرپیچی از خدا و رسول می‌دانند.

در اندیشه مودودی، تناقضی آشکار دیده می‌شود: از یک سو، تنها پیامبر ﷺ را حاکم منصوب الهی می‌داند و انتخاب خلفای پس از او را به مردم واگذار می‌کند؛ از سوی دیگر، حکومت خلفای چهارگانه نخست را برای مسلمانان حجت می‌شمارد و احکام دولت اسلامی را باید از آنان اخذ کرد، در حالی که خود او در کتاب «خلافت و ملوکیت»، ملوکیت را از دوران عثمان آغاز می‌داند. در نتیجه، نظریه اطاعت از خلیفه در دیدگاه مودودی، سست و ناهماهنگ با عقل و نقل است، اما اندیشه جوادی آملی در این باره متین و کاملاً منطبق با عقل و نقل می‌باشد. گفتنی است که هر دو دانشمند، دنیا را تابع دین دانسته و به تفکیک دین از دنیا باور ندارند.

منابع

- قرآن کریم

۱. ابن اثیر، مجدالدین (۱۳۶۷). النهایة فی غریب الحدیث و الاثر. بیروت: شلمکتبه العلمیه.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۲۴ق). مقدمه ابن خلدون. بیروت: دارالفکر.
۳. ابن سعد، محمد الهاشمی (۱۴۱۰ق). الطبقات الکبری. (ج ۲۰). تحقیق محمد عبد القادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴. ابی الحسن علی بن محمد ما وردی (۱۴۱۰ق). الاحکام السطانیه. بیروت: دارالکتب العربی.
۵. احمد ابن حنبل (بی تا). (ج ۳). مسند احمد. بیروت: دار صادر.
۶. بحرانی، سیدهاشم (بی تا). کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم. بروت، مؤسسه احیاء تراث.
۷. بلاذری، احمد بن عیسی (۱۴۱۷ق). انساب الاشراف. (ج ۱). تحقیق دکتر محمد حمید الدین. بیروت: دارالفکر.
۸. تفتازانی، سعدالدین (بی تا). شرح العقائد النسفیة. تحقیق محمد عدنان درویش. بیروت: دار الکتب.
۹. جبران، مسعود (۱۳۸۱). الراید. مترجم رضا انصابی نژاد. (ج ۲). مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۰. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۸). تسنیم (ج ۳). تحقیق علی سلامی. چاپ هشتم. قم: اسرا.
۱۱. _____ (۱۳۸۵). امامت منشاء حیات خردمندانه بشر. قم: اسرا.
۱۲. _____ (۱۳۸۵). زن در آینه جلال و جمال. قم: اسرا.
۱۳. حسینی میلانی، سید علی (۱۴۱۳ق). الامامة فی اهم الكتب الکلامیه. (ج ۱۱). قم: بی نا.
۱۴. راغب اصفهانی، ابوالقاسم (۱۴۲۳ق). مفردات الفاظ القرآن. تحقیق صفوان عدنان داودی. بیروت، دارالشامیه.
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۴۱ق). ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه محمد باقر موسوی همدانی. (۱، ۱۱، ۱۵) قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
۱۷. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. (ج ۸). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. فراهیدی، خلیل ابن احمد (۱۴۰۹ق). العین. (ج ۴). قم، انتشارات هجرت.
۱۹. مکارم شیرازی ناصر (۱۳۷۷). تفسیر نمونه (ج ۲۲). تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۲۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳). بحار الانوار. (ج ۲۵، ۷۱) بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۱. محقق الحلی (۱۴۱۴ق). المسلك فی اصول الدین. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۲۲. مسلم بن حجاج نیشابوری (بی تا). صحیح مسلم. (ج ۶). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۱). آموزش عقاید (۱-۳). چاپ هفتم، تهران: نشر بین الملل.
۲۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). امامت و رهبری. تهران، صدرا.
۲۵. مودودی، سید ابوالاعلی (۲۰۱۵م). خلافت و ملوکیت. لاهور، اداره ترجمان قرآن.
۲۶. _____ (۲۰۱۳م). تفهیمات (ج ۳). لاهور: اسلامک پبلیکیشنز.
۲۷. _____ (۲۰۱۰م). اسلامی ریاست (اسلامی انقلاب کی راه). لاهور: اسلامک پبلیکیشنز.